

# بلاغ

شماره مسلسل ۲۴۳

سال بیستم

بهمن ماه ۱۳۴۶

شماره یازدهم

## آزادی مجسمه

(گزارشی از سفر امریکا)

-۲-

با آنکه امریکا بخصوص از جنگ دوم به این سو، در سراسر دنیا مورد انتقادهای گوناگون قرار گرفته؛ باز، هیچ بیگانهای به اندازه خود امریکائی از امریکا عیجوتی نکرده. حتی در طی تاریخ، بدشواری می توان ملت دیگری را جست که با يك چنین صراحت و بی پروائی، تقصیرها و عیبهای خود را بر زبان آورده باشد. این یکی از خصوصیات قابل تحسین این ملت بزرگ است که مانند دریا، همه چیز را در سینه خود می پذیرد. اما انتقادهای درست که همیشه از طرف عده معدودی صورت می گیرد، حکم چشمه باریک زلالی دارد که در میان اقیانوسی از آبهای تلخ و شور فروریزد، و طبیعت در آن مستهلک می گردد.

در امریکا، برای گفتن و نوشتن، محدودیتی نیست. هر کسی می تواند تلخ ترین گفته ها را در ملامت دولت و ملت خود بر زبان آورد؛ منتها باید شنونده

و خواننده پیدا کرد و این امر آسانی نیست. اگر هم کسی خواننده و شنونده پیدا کرد، نمی‌تواند یقین‌داشت که حرف‌او را بپذیرند؛ اگر هم پذیرفتند، تازه از این گوش می‌شنوند و از آن گوش بیرون می‌کنند؛ زیرا جریان کلی زندگی به اندازه‌ای قوی است که همه را مانند سیل به جلو می‌راند. ملت آمریکا چون کاروانی است که با زنجیر به هم بسته شده و در سفر زندگی راه می‌سپرد؛ کمتر کسی میل و جرئت آن را می‌یابد که این زنجیر طلائی را بکسلد و از شاهراه، قدم در کوره راه نهد. لیکن، همانگونه که اشاره شد، کسانی هستند که سیر این کاروان را بسوی افق روشن نمی‌بینند، و هر امیدى به آینده آمریکا و دنیا باشد (در آن قسمتی که سرنوشت دنیا به آمریکا پیوسته است) تا حد زیادی بستگی دارد به توفیق این‌عده از صاحب‌نظران و روشن‌بینان امریکائی، که هم‌رنگ جماعت نشده‌اند و برای برانگیختن تنبّه و تعقل و حمن‌نیتی که بی‌تردید در مردم عادی آمریکا هست، تلاش می‌کنند.

در مقاله گذشته گفته شد که بزرگترین مانع برای رسیدن به تفاهم با آمریکا بی‌خبری مردم این سرزمین است، و هر سوء سیاستی، چه در داخل و چه در خارج، از آمریکا دیده شده، بر اثر سوء استفاده از این بی‌خبری بوده؛ و البته اگر قرار باشد که روزی این مانع از پیش یا برداشته شود، تنها به دست خود امریکائی امکان‌پذیر خواهد بود.

برای توجه بیشتر به موضوع، من از کتابی کمک می‌گیرم بنام «یک ملت کوسفندوار»<sup>۱</sup>. نویسنده این کتاب، ویلیام لدرر، همان کسی است که با همکاری «یوجین بوردیک» کتاب معروف «امریکائی زشت» The ugly American را نوشت. اینک قسمت‌هایی از آن کتاب:

ویلیام لدرر می‌نویسد: «یک فرد، یا یک ملت، در صورتی می‌تواند وظیفه

1- A nation of Sheep, William J. Lederer. این کتاب در سال ۱۹۶۱ انتشار

یافته و مطالبی که در اینجا از آن نقل می‌شود از چاپ پنجم آن است. چه خوب بود که مترجم باهمنی همه این کتاب را به فارسی ترجمه می‌کرد.

خود را بدرستی انجام دهد که «حقیقت» در دسترس او قرار گیرد و دریافته شود؛ این امر، یعنی باخبر شدن مردم امریکا، در امریکای امروز، با دشواری روبروست، زیرا قسمت عمده حقیقت در دسترس نیست. ما در دوره‌ای زندگی میکنیم که خود دولت، غالباً از بدیهی‌ترین وقایعی که در کشورهای خارج جریان می‌یابد بی‌اطلاع است؛ مطبوعات ما به این اعتقاد رسیده‌اند که مردم امریکا از وقوف بر وقایع جدی و ناگواری که در خارج امریکا می‌گذرد، گریزانند. ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که فقدان آگاهی بر مسائل بین‌المللی، مردم امریکا را بصورت ملت گوسفند واری در آورده که ناآرام است، اما لاقیدتر و بی‌خبرتر از آن شده که به ریشه ناآرامی خود پی برد، و از این رو، در برابر مشکلات، به هر راه حلی دست می‌یازد که آسان و ارزان باشد...».

در جای دیگری می‌نویسد: «ما امروز ملت راحت‌طلبی شده‌ایم که به کشور خود خدمت نمی‌کنیم مگر آنکه تأمین مالی و اسباب تجمل و رفاه از او دریافت داریم؛ ما ملتی هستیم که می‌ترسیم صدای خود را دربارهٔ مسائلی که به مذاق مردم ما خوش نمی‌آید بلند کنیم؛ برای به دست آوردن فراغت حرص می‌زنیم، بی‌آنکه بدانیم ساعات فراغت خود را چگونه بگذرانیم. کسی هستیم که سهل‌انگاری و اغماض نسبت به خویش، چشمهای ما را به روی خطرات زمان بسته است.»

و از این گفتهٔ خود چنین نتیجه می‌گیرد: «برای آنکه امریکا شکست بخورد، لازم نخواهد بود که سلاح‌های مخرب و زور به کار برده شود. راههای آسان‌تر و ارزان‌تری برای مغلوب کردن ملتی که پختگی سیاسی ندارد، در دست است؛ این شکست از طریق سلاح‌های روانی، اختناق اقتصادی، مغلطهٔ سیاسی و انهدام معنوی میسر خواهد شد.»

آنگاه برای مثال از رابطهٔ امریکا با چند کشور «عقب مانده» یاد می‌کند؛ نخستین آنها لائوس است؛ می‌نویسد: «در تابستان ۱۹۵۹ يك سلسله وقایع در جهان پیش آمد که باعث شد تا «بیخبری ملی» ما بنحو شرم‌آور و خطرناکی نموده شود» و بیان می‌کند که چگونه به دروغ وانمود کردند که لائوس مورد هجوم

کمونیسست‌های خارجی قرار گرفته، و از آنجا مقدمهٔ مداخلهٔ امریکا در آن کشور شروع گردید. می‌نویسد: «دار و دسته‌ای که در لائوس بر سر کار بود، بر اثر کمک امریکا کاروبارشان سگه شد. بیش از آنکه کمک ما به لائوس شروع شود، فقط ۳۰۰ اتومبیل در وین تیان (پایتخت) وجود داشت. اندکی بعد تر، از صدقهٔ سر ۲۵۰ میلیون دلار آمریکائی، خیابانهای خاکی این شهر پر شدند از هزاران اتومبیل مجلل. وین تیان که تا آن زمان شهری افسرده و قناعت پیشه بود، وبه زحمت يك رستوران حسابی توی آن پیدامی شد، دارای کاباره هائی شد که برای يك کیلاس آشامیدنی دودلارمطالبه می کردند. از هنگ کنگ و مانیل وسایگون مهماندارهای زیبا آورده شدند نامشتریان خود را سرگرم کنند. مغازه ها پر شد از مواد و کالاهای خارجی که لائوسی ها نه اصلا می دانستند چیست و نه می توانستند آنها را بخزند.»

«گزارش هفتم کمیتهٔ مجلس نمایندگان امریکا حاکی است که: «تعداد کمی از لائوسی ها (که به سفارت امریکا نزدیک بودند) از طریق بازار سیاه و قاچاق ارز و دلالی، ثروت هنگفتی به هم زدند. بعضی از امریکائیهام از این نمذ کلاهی نصیبشان شد. مثالیکی از آنها کادیلاک قراضهٔ خود را که بیش از ۴۰۰ دلار ارزش نداشت به يك مقاطعه کار لائوسی به چند هزار دلار فروخت، و روز بعد از وقوع معامله، این آقای مقاطعه کار اتومبیل را (چون به دردش نمی خورد) توی گودالی سرنگون کرد. در پایتخت، کم و بیش همهٔ اهالی از کمک امریکا «چرچر» می کردند، ولی مردم سایر نقاط را از آن سهمی نبود. داستان فساد دستگاہ دولت که دلارهای امریکا موجب آن شده بود، بر سر زبانها افتاد، و در نتیجه، اعتقاد لائوسی ها به کمونیسیم مستحکم تر گردید...» «در واقع پیروزی کمونیسست ها در انتخابات سال گذشته (۱۹۶۰) که مبتنی بود بر شعارهای «فساد حکومت» و «لاقییدی حکومت» حاکی از آن است که برنامهٔ کمک امریکا، منجر به ایجاد «محیطی» شده که در آن، مردم عادی لائوس، ارزش دوستی ایالات متحده را سخت «وردتردید قرار دهند.»

ولی حرف بر سر این است که ملت امریکا از آنچه در لائوس می گذشته بی -

خبر بوده. به قول لدرر «عنوانهای درشت روزنامه ها ، شایعه و تبلیغ» منبع خبر مردم امریکا در باره لائوس بود. «گزارش های کامل ، فقط در چند روزنامه امریکائی انتشار یافت و سرانجام نیز هنگامی که حقیقت لائوس آشکار شد ، صدای اعتراض از هیچ کس بر نیامد.»

آنگاه ، نویسنده کتاب می رود بر سر سیام . (البته سیام چندین سال پیش) در این فصل از قول يك مدیر روزنامه سیامی به ذکر ماجرائی می پردازد که بسیار پر معناست .

می نویسد : «چند سال پیش ایالات متحده امریکا می خواست اطمینان یابد که کمک مورد نظر او به سیام از حیث نوع و میزان بدانگونه هست که برای مردم آن کشور مفید واقع شود . بنابراین ، دولت ، ترتیبی داد که عده ای از استادان امریکائی که در زمینه مردم شناسی متخصص بودند ، به مدت یکسال و نیم در آن کشور به مطالعه پردازند . استادان مذکور برای مشاهده و تحقیق در نیازمندیهای مردم ، اعلام کردند که در یکی از روستاهای سیام اقامت خواهند کرد . بدینگونه ، دولت امریکا می توانست اطلاعات درست و کافی در باره آن سرزمین به دست آورد ، و برنامه کمک خارجی خود را بر حسب آن تنظیم کند . بقیه ماجرا از قول مدیر روزنامه سیامی که از افراد متنفذ کشور خود بوده ، نقل می شود : «دولت من البته باین برنامه موافقت کرد و آن را بسیار بجا خواند . پیش از آنکه استادان امریکائی برسند ، ماده کده ای را که در مکان مناسب خوش آب و هوایی واقع بود ، در نظر گرفتیم ، و آنرا از تمام ساکنانش تخلیه کردیم ، آنگاه تعدادی اداریهای دستچین شده و خانواده شان را به آنجا نقل مکان دادیم ، و به آنان «تعلیمات» لازم داده شد که بعنوان «دهاتی» نقش خود را چگونه ایفاء کنند و به استادان امریکائی چه بگویند. بدینگونه ، چون متخصصین امریکائی دستیارانشان ، پس از هجده ماه کشور ما را ترک کردند ، همان چیزی دستگیرشان شد ، که ما میل داشتیم دستگیرشان بشود . گزارش آنان ، برنامه کمک امریکا را تأیید کرد . بدین طریق ، رضایت خاطر همه فراهم شد و کمک ادامه یافت .»

از این صحنه‌سازیها به گزرات صورت گرفته . چنین بنظر می‌رسد که امریکا دوست می‌داشته که او را گول بزنند . همین اندازه که صورت ظاهر قضیه درست شود ، بس است . امریکا هیچ گاه به خود زحمت نداده است که به روح و عمق احتیاجات کشورهای عقب مانده توجه کند . برای فرار از واقعیت‌های دردناکی که دنیا با آن روبروست ، (و خود امریکا در ایجاد قسمتی از آن دست داشته) دل خود را به ظواهر خوش کرده است . مثلاً کافی است که بایگانی يك اداره در کشوری بصورت بایگانی امریکائی در آید تا او خیال خود را راحت کند که دیگر همه عوامل پیشرفت در آن کشور فراهم شده . به این حساب ، در همه کشورهای کمک بگیر و مورد حمایت امریکا ، روش‌های زیر کانه و دقیقی برای «کلاه گذاردن» بر سر آمریکائیها تعبیه شده و عده‌ای «خبره» دائماً درصد نقشه کشیدن هستند که کشورشان چه بگوید و چه بکند تا در مرکز توجه امریکا باقی بماند ، و چون به نقطه‌های ضعف امریکائیها و حساسیت آنها نسبت به بعضی مسائل واقف اند ، با درپیش گرفتن روش نیش‌نوش و «دیدار نمودن و پرهیز کردن» حسد، یاترس، یا هوس او را برمی‌انگیزند ، تا او را به خود محتاج نگه دارند . درست مانند زن عیاری که بداند با مرد پای بند خود که «حاجی آقای زنده دل پولداری» است چگونه رفتار کند .

نویسنده کتاب «يك ملت گو سفندوار» در سومین قسمت کتاب ، به فرمز می‌پردازد و ضمن آن از تظاهرات ضد امریکائی سال ۱۹۵۷ که در تایپه برپا شد ، یاد می‌کند . این تظاهرات بر اثر قتل يك چینی به دست يك سرباز امریکائی صورت گرفت . ماجرا بنابه ادعای سرباز امریکائی این بود که جوان چینی بنام «لیو» Liu وارد خانه او شده و به تماشای زن برهنه او که مشغول حمام کردن بوده ، پرداخته و چون او غیرتش بجوش آمده و به وی اعتراض کرده ، جوان چشم چران ، با چماقی به او حمله کرده ، و او در مقام دفاع مشروع بر آمده و با گلوله او را از پای در آورده . پس از آنکه سرباز مذکور در يك محکمه نظامی امریکا در تایپه محاکمه و تبرئه شد ، مردم بعنوان اعتراض نوبی خیابانها ریختند ، سفارت امریکا را محاصره کرده دروینجره هایش را شکستند ، و این نخستین و بزرگترین تظاهرات ضد

امریکائی در چین ملی بود .

خوب ، این يك روی قضیه بود که مردم تاپیه نتوانسته بودند عدم اجرای عدالت را دربارهٔ سربازی که گناهکارش می‌دانستند ، تحمّل کنند ؛ روی دیگر ، یعنی روی درست قضیهٔ این بوده است ، که این تظاهرات از طرف دولت فرمز برانگیخته شده است و پلیس در تشکیل آن دست داشته .

نویسندهٔ کتاب « نك ملت گوسفندوار » از قول منابع موثق فرمزی روایت می‌کند که چون در آن زمان دولت فرمز با آمریکا مشغول مذاکره در بارهٔ موافقتنامهٔ نظامی‌ای بوده ، بمنظور سیاسی و برای آنکه امتیازاتی از امریکائیا بگیرد ، این تظاهرات را راه انداخته . دلائلی که در این مورد اقامه شده است اینهاست :

۱ - چون جمعیت بطرف سفارت امریکا به راه افتاد ، قوای انتظامی ، هیچ مداخله‌ای نکرد ، و حال آنکه تانکهای نظامی چندصد متر آنطرف تر متوقف بودند .  
 ۲ - روزنامه‌های فرمز که عادهٔ سخت تحت نظارت و ارشاد دولت هستند ، آنروزها ، کماکان شروع به نوشتن مقاله‌های ضد امریکائی کرده بودند . ۳ - از يك هفته پیش از واقعه ، در مدارس راجع به « امپریالیسم امریکا » برای دانش آموزان سخنرانی شده بود ، و به آنها یاد داده بودند که چگونه جمع شوند و به سفارت امریکا هجوم برند . ۴ - عکس‌هائی که از جمعیت گرفته شده و در روزنامه‌های تاپیه انتشار یافته بود ، عده‌ای از اعضاء پلیس خفیهٔ فرمز را در میان تظاهر کنندگان نشان می‌داد (پسر بزرگ چیانکایچک رئیس پلیس خفیه و سرپرست سازمان جوانان بود) ، و در ظرف چند روز ، روزنامه‌هائی که این عکس‌ها را منتشر کرده بودند ، نایاب شدند ، یعنی خود دولت آنها را جمع کرده بود .

اما مطلب دیگری که «لدرر» از قول بعضی از مقامات اداری فرمز برسخن خود می‌افزاید این است که اصلاً سرباز امریکائی (قاتل) و لیو (مقتول) باهم شریک و رفیق بوده ، و حتی زنهای یکدیگر را می‌شناخته بودند ( نمی‌دانیم شناسائی به چه معنی ! ) و دلائلی به دست آمده که این دو در معاملات « بازار سیاه » همدست

بودند و لیو به دوست امریکائیش مبلغ هنگفتی بسدهکار بوده ، و چون سرباز امریکائی قصد ترك فرمز داشته و طلب خود را مطالبه کرده ، این قتل اتفاق افتاده<sup>۱</sup> .

نتیجه گیری نویسنده کتاب آن است که خامی و گولی امریکائیه‌ها باعث شده تا در سراسر دنیا ، دستکاههای دست‌نشانده که به نیروی پول و زور امریکا بر سر کار هستند ، او را به ساز خود برقصانند .

آن‌گاه نویسنده از فرمز به کره می‌آید و به بحث درباره حکومت سیزده ساله سیکمان ری می‌پردازد که به پشتیبانی امریکائیه‌ها ، براریکه قدرت تکیه زده بود ، می‌نویسد :

« مقامات رسمی نظامی و غیر نظامی ما در آغاز از واقعیات کره بی اطلاع ماندند ( و پس از آنکه خبر هم شدند ، ملت امریکا را از آن بی‌خبر گذاردند ) و این بی‌خبری باعث شد که ما از دولت ستمگر فاسدی تا آخرین روزی که دیگر سقوطش اجتناب ناپذیر گردید ، پشتیبانی کنیم . » و در جای دیگر می‌نویسد : « باور کردنی نیست که در اثناء تمام آن غارتگریها و ظلم‌ها ، حسن شهرت سیکمان ری روز بروز در امریکا افزایش می‌یافت . جنبه ضد کمونیستی وی بر تمام اعمالش سرپوش گذاشته بود . او را پیر مرد بزرگ و مدافع بی‌همال آزادی و ستون قدرت امریکا در شرق می‌خواندند . در همان زمان ( ۱۹۵۸ ) که سیکمان ری روش‌های هیتلری را در کره به کار می‌بست و پلیس او آنقدر شقی و بیدادگر شده بود که هیچ کس از توقیف سیاسی و شکنجه بدنی در امان نبود ؛ یک انجمن میهن پرست امریکائی بنام بنیاد آزادی Freedoms Foundation ، مدال آزادی به وی اعطا کرد ؛ این مدال به چیانگ کایچک و نکودین دیم هم داده شد . »

۱- طبیب معاینه کننده جسد گفته بود که شبی را که چماق خوانده بودند و در کنار جسد دیده شده ترکه‌ای بیش نبوده ، و نمی‌توانسته حتی کسی را مجروح کند ، تا چه رسد به آنکه بکشد ؛ و نیز گلوله دوم از پشت ، به فاصله سی یا به پشت مقتول اصابت کرده ، یعنی مرد در حالی که فرار می‌کرده مورد اصابت قرار گرفته . این گواهی ، ادعای قاتل را مبنی بر دفاع مشروع رد می‌کرده .



اندکی بعدتر می‌نویسد: «هنگامی که سیکمان ری به دست هموطنانش به زیر آورده شد و همکاران نزدیکش به زندان افکنده شدند، آنگاه بود که نخستین بار بر ما آشکار شد که بسیاری از آنان دغلاکار، چپاولگر و دروغگو بودند... صاحب مقاماتی که ما به آنها اعتماد نموده و بر آنها تکیه کرده بودیم، سیزده سال آزرگار ما را اغفال کرده بودند. بنابراین، ما آنها را در زندان بی پشت و پناه گذاشتیم و در صدد پیدا کردن دار و دسته دیگری برآمدیم.»

آنچه در باره کره گفته شد، مرا به یاد مطلب دیگری انداخت که در کتاب *To Move a Nation* (برانگیختن يك ملت) اثر هیلزمن Hilsman آمده. این کتاب، تابستان گذشته که من در امریکا بودم انتشار یافت و سر و صدای زیادی برانگیخت. نویسندۀ آن همان کسی است که در دوران کندی، مدتی معاون وزارت امور خارجه امریکادر امور خاور دور بود، و در این کتاب، تجربیات و خاطرات آن دوره خود را شرح داده است. در باره ویتنام، بهنگام سقوط نکودین دیم، می‌نویسد که چون دیم و برادرش نهو، ساقط و کشته شدند، مردم ویتنام چنان غرق شادی گردیدند که اگر می‌بایست در آن روز رئیس جمهوری را انتخاب کنند، حتماً به هنری کابوت لاج، سفیر ما رأی می‌دادند! (در همین کتاب شرح داده شده که چگونه لاج زمینه سقوط خانواده دیم را فراهم کرد.)

هم او در کتاب خود می‌نویسد که تنها پس از سرنگون شدن دیم و برادرش بود که ما پی بردیم که آنها چه دستگاه شکنجه و عذابی داشتند!

\*\*\*

در فصل دیگر کتاب «يك ملت کوسفندوار» از رابطه میان مقامات رسمی امریکا و مطبوعات یاد می‌شود. می‌نویسد: «اگر يك روز نامه‌نویس بنویسد که امریکا کار خود را در کشورهای خارج به خوبی و خوشی انجام می‌دهد، مورد لطف «کاغذ بازهای» و اشنگتن قرار خواهد گرفت. دیگر این روز نامه‌نویس نانش توی روغن خواهد بود! اما اگر نظرات نقادانه‌ای داشته باشد، ممکن است برچسب «غیر مسئول» بر او بزنند، یا حتی ادعا کنند که روش «ضدامریکائی» دارد.

«درواشنگتن، مسئولین امور، همه امکانات و اختیارات را دارند که حکومت را از طریق «تبلیغات» بچرخانند. تعداد مأمورین «روابط عمومی» در دستگاه دولت واشنگتن، دو برابر تعداد روزنامه نویس هاست.»

«اعضاء کنگره و اکثر مأموران دولت، در کوششی که برای جلب رأی و اثر گذاردن در افکار عمومی دارند، غالباً فراموش می کنند که یکی از وظایف اولیه آنان آن است، که مردم را از وضع و مسائل کشور مطلع نگاه دارند. به این منظور بود که «پست مطلع کردن مردم» (در زمان کندی) ایجاد گردید.

مع ذلك، در عمل، مأمورین «مطلع کردن مردم» که سخنگوی قسمت های مختلف دستگاه دولت هستند، خود را فروخته اند، و دیگر در خدمت ملت امریکا نیستند. اینان بصورت کارگزاران مطبوعاتی درآمده اند که نزدیک به تمام نیرو و استعداد خود را در این راه به کار می اندازند که خود و ارباب خود را بر سر کار نگه دارند، یا امتیازاتی برای خود کسب کنند.

باری، قسمت عظیمی از نیروی دولت، بنحوی مسرفانه صرف آن می شود که افکار عمومی را در قالب خاصی که مورد نظر اوست بریزد. مأموران دولت می کوشند تا با نشر اخبار «دستچین شده» ما را وادارند تا آنچه را که آنها مصلحت می دانند، قبول کنیم، چنانکه گوئی می ترسند اگر ما به حقیقت پی بریم، در اتخاذ تصمیم راجع به سر نوشت کشور، روش آزادانه ای در پیش خواهیم گرفت.»

سپس بر سخن خود می افزاید: «خب نادرست گذشته از آن که مردم را گمراه می کند، اثر سوء دیگری هم دارد و آن این است که چون هر روز فقط یک روی قضیه بر صفحات تمام روزنامه نقش بست، دولتیان اندک اندک بنحونا خود آگاه معتقد می شوند که فقط آن «روی قضیه» درست است، و آن را اعلام تأیید و موافقت مردم می گیرند. آنچه را که در رادیو و تلویزیون و روزنامه ها، جار می زنند، بعنوان «عقیده عمومی» تلقی می کنند، که البته نیست، که البته حقیقت ندارد.»  
آنگاه درباره مطبوعات چنین اظهار نظر می کند: «تنها کوشش چند خبیر نگار امریکائی است که امر خبیر نگاری را در امریکا از ورشکستگی کامل نجات داده.

در بسیاری موارد، خبرنگارهای ما درخاج بقدر کافی از فرهنگ، تاریخ و زبان کشور آگاهی ندارند، تا بتوانند قضاوت درستی درباره آن بکنند. وقت آن راهم ندارند که حقیقت را از تبلیغ جدا سازند، یا در جستجوی علل و ریشه حوادث بر آیند. تازه آنگاه که گزارش های آنها به روزنامه های ما می رسد، بریده و ابرمی شود و عنوانهای درشت از طرف سردبیرها انتخاب می گردد که اطلاعی از آن اخبار خارجی ندارند. بدینگونه، برای من و شما امکان آن نیست که صحت و سقم آنچه رامی خوانیم بسنجیم، و بردولت هم نمی توانیم تکیه کنیم که در این مورد به کمک ما آید. می نویسد: «یک روزنامه عادی امریکا، فقط چهار درصد مجموع ستونهای خبری خود را به اخبار خارجی تخصیص می دهد و نود و چهار درصد به خبرهای داخل.» آنگاه از کوبا مثالی می آورد:

«اخباری که طی شش سال (دوره باتیستا) از کوبا می رسید، ناقص و نارسا بود. مردم امریکا (حتی دولت امریکا نیز تحت تأثیر این اخبار) از ستمگری و شقاوت باتیستا در اداره کوبا بی خبر مانده بودند. من یقین دارم که اگر ما بموقع از واقعیت امر مطلع شده بودیم، افکار عمومی به هیجان می آمد و تقاضا می کرد که کمک امریکا، چه مادی و چه معنوی، به کوبا قطع شود.

مطبوعات و رادیو و تلویزیون های ما جز این راهی نداشتند که درباره کوبا فریب بخورند، زیرا خبرهای خود را از روزنامه های کوبائی کسب می کردند. این روزنامه ها، و نیز دستگاههای رادیوی کوبا به خرج باتیستا اداره می شدند. و لامحاله به ستایش جبار می پرداختند و مقاله های موافق درباره او می نوشتند.»

• امروز نیز، ما زمزمه همان فشار و ستم و سوء اداره را در باره کشورهای جنوب امریکا و ملل منطقه کارائیب می شنویم، و کمونیست ها مشغول بهره برداری از این وضع هستند، که البته آتارش بعدتر ظاهر خواهد شد؛ پس چرا ما، تاروژی که کار به انفجار بکشد، توی گوش خود پنبه نگاه می داریم؟

بعد، به موضوع خریده شدن مطبوعات از جانب دولت های خارجی می - پردازد، و در این باره مثالی می آورد. می نویسد: «روزی ریدرز ایجست، مقاله ای

از نویسنده معروفی راجع به چین ملی دریافت کرد. مقاله را نزد من فرستاد تا در باره صحت مطالبش اظهار نظر کنم. من آن را پرازشتباه دیدم و حیرت کردم که چگونه يك چنین روزنامه نویس مجرب توانسته باشد مرتکب چنین سهوهای بینی بشود. گذشته از این متعجب بودم که چرا ریدرز دایجست به فکر آن افتاده که نویسندہ‌ای را به فرمز روانه کند. این شخص هیچ گونه تجربه و اطلاعی راجع به این منطقه نداشت. بر اثر کنجکاوی در صدر بر آدمم که منشاء اشتباهات نویسنده مذکور را بیابم و آن را کشف کردم. قضیه از این قرار بوده است:

یکی از مأمورین «روابط عمومی» فرمز؛ با این نویسنده امریکائی تماس می‌گیرد و به او قول می‌دهد که اگر بتواند جائی برای نشر يك سلسله مقاله (در باره چین ملی) در يك مجله کثیرالانتشار پیدا کند، وی متعهد می‌شود که تمام مخارج رفت و برگشت و اقامت او را در فرمز بپردازد.

ریدرز دایجست در باره نشر مقالات به او نیم‌قولی می‌دهد و او بعنوان مهمان دولت فرمز به تایپه می‌رود. در مدت اقامتش در آنجا، اداره تبلیغات فرمز، مترجمینی همراهش می‌کند، و برای آنکه او را «راهنمایی و کمک» کرده باشد، «مواد اطلاعاتی» لازم را هم در اختیارش می‌گذارد؛ و نویسنده، مشاهدات خود را آنگونه که فرمزها، خواسته بودند، بر کاغذ می‌آورد.

این، بدان معناست که پولی را که امریکا برای دفاع به ملیون چین می‌داده، خرج آن می‌شده که مردم امریکا رانحت تبلیغ بگیرد. نویسنده‌ای که چند هزار دلار خرج سفرش از طرف يك کشور خارجی پرداخت شود، بیشتر در خدمت آن کشور خواهد بود، تا در خدمت امریکا.

«خوشبختانه در این مورد، ریدرز دایجست احتیاط لازم بخرج داد، و مقاله را برای بررسی فرستاد و در نتیجه آن را انتشار نداد، اما از سایر روزنامه نویسان امریکائی چه بگوئیم، که مخارجشان پرداخته شده تا ماجرا را مطابق دلخواه پرداخت کنند بنویسند.»

«چین ملی تنها ملتی نیست که در صد در شوه دادن به نویسندگان امریکائی بر می آید. این کار عمومیت دارد. چرب کردن سبیل مطبوعات، در هر جا که تبلیغ مورد احتیاج باشد رایج است. چند سال پیش؛ دولت بلژیک يك هواپیما پر از روزنامه نویس به کنگو برد، و ثمره این سفر، فوجی از مقالات تحسین آمیز بود در باره بلژیکیها و دستگاه مترقیانه آنان در کنگو. چه مسخره می نماید نتیجه گیری این روزنامه نویس ها، در برابر حوادث کنگو در سال ۱۹۶۰. نویسنده پس از نمونه هائی که عرضه می کند می نویسد:

«بزرگ ترین شکست ملی ما فقدان اطلاعات است.» و در جای دیگر، گرچه دولت و دستگاه را مقصر این بی خبری می داند، خود ملت امریکارا نیز سرزنش می کند: «ناآگاهی و بی علاقهگی از جانب مردم؛ يك حقیقت ملی ما شده است. کنجکاوی سیاسی و سرزندگی و شهامت ما به افسردگی گرائیده. شاید علتش اعتماد بیش از حدی است که در نسل کنونی، بر اثر امنیت و رفاه و فراوانی منابع طبیعی و تامین جغرافیائی ایجاد گردیده است.»

این بود خلاصه و چکیده نظریات يك نویسنده حساس و روشن بین امریکائی درباره کشور خویش. نویسنده چنانکه دیدیم، دستگاه حکومت و مطبوعات و ماشین های تبلیغاتی، هر يك رابه نوبه خود مسؤول لغزش های سیاسی امریکا می داند. اما از ذکر يك عامل اصلی غفلت کرده و آن نظام اقتصادی مبنی بر سودجوئی است، که «ابروباد و مه و خورشید و فلک» را در خدمت خود می خواهد و همه دستگاههای گرداننده کشور را با نیروئی کور و قهار، گرد محور خود می چرخاند.

نا تمام

محمدعلی اسلامی ندوشن